



۲۰۱۳/۰۵/۰۸

م، داوود موسی

افغانستانی و گدایی گری نیمچه طنز

چندی قبل در خانه یکی از دوستان به چاپ هجدهم کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" نوشته مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ بر خوردم. این نشریه - که تا کنون تعداد چاپ های آن به بیست و سه میرسد، به اهتمام آقای محمد ابراهیم شریعتی (XXX) چاپ و توزیع گردیده است.

از ورق زدن صفحات کتاب چیز بسیار نا مأنوسی دستگیرم شد و آن این که هر جایی که در نوشته مقدمه نویس لفظ (افغان) آمده است، توسط جناب شریعتی(XXX) به (افغانستانی) تبدیل شده است. از مقدمه نویس - که از فامیل مرحوم فرهنگ می باشند، پرسیدم که این تحریف کار کیست؟ گفت "چون طبع کتاب توسط خود مرحومی آزاد گذاشته شده است، آقای شریعتی(XXX) تنها از من اجازه طبع آن را خواست و من طوری که باید، اجازه دادم".

به عقیده من اخلاق نویسندگی چنین عملی را مجاز نمی داند. زیرا یک چاپ گر، ناشر، مترجم، مهتم و غیره حق تحریف متن اصلی یک نوشته را بدون اجازه نویسنده آن ندارد. فقط آن چه را که در چنین موارد نورم معمول جهانی مجاز می داند اینست که اگر یکی به منظور تصریح و توضیح در نوشته شخص دیگری چیزی علاوه میکند، باید متن علاوه را در میان علامات [...] بگیرد. آقای شریعتی(XXX) در نشریه خود حتی نام نویسنده کتاب را از Sediq به شکل ایرانی آن یعنی Siddigh تحریف نموده است. ممکن منظور شان ازین کار بازار یابی برای کتاب در کشور ایران بوده باشد.

حالا چون از گپ گپ می خیزد، بیایم روی این مسأله که موضوع فوق به گدایی گری چه ارتباطی دارد؟ به زعم من، ازین عمل آقای شریعتی(XXX) چنین استنباط می شود که گویا ایشان به اصطلاح اردو زبانان از جمله "افغانستانی نوازان" استند. تا جایی که من نوشته های این گروه از هم وطنان را درین یک دهه و اندی می خوانم، ایشان به این پندار می باشند که کلمه "افغان" تنها بر قوم پشتون اطلاق گردیده و در برگرنده اقوام دیگر کشور ما اعم از تاجک، ازبک، ترکمن، هزاره، بلوچ، نورستانی، ایماق و ... نمی باشد. لهذا اقوام اخیرالذکر باید افغانستانی نامیده شوند و نه افغان. ما نیز بحث خود را استوار بر فلسفه و منطق همین پندار دنبال می کنیم:

در زبان فارسی افغانی ^۲ ما کلمه " گدا " را داریم. گدا شخصیت که از طریق بدست آوردن صدقه، خیرات، زکوة و غیره امرار معاش می کند. از کلمه مذکور لفظ " گدایی " گرفته شده که به معنی شغل و عمل گدایان می باشد. اما بر علاوه اینان، کلمات زائد " گدایی گر " و " گدایی گری " نیز در زبان عامیانه ما رواج دارد که این دو غیر از تکرار بی مورد دو کلمه اول، کدام مطلب دیگری را ارائه نمی نمایند. زیرا " گدایی گر " به معنی " گدا " و " گدایی گری " به معنی " گدایی " بوده و کار برد آن اصطلاح مشهور را بیاد می آورد که یکی لقمه را از راه پشت گردن به دهن کند. . . .

اما با کار برد پاناسیای ^۳ افغانستانی مشکل دیگری عرض اندام نموده و آن این که به عین دلیلی که اقوام دیگر ما افغانستانی استند، پشتون ها نیز حائز همین افتخار می شوند. پس کار برد لفظ افغانستانی تنها در شان اقوام اول الذکر درد ما را دوا نمی کند. چون طوری که گفتیم به زعم همین گروه هم وطنان ما، لفظ (افغان) به معنی یک قوم - آن هم پشتون، می باشد. ازین واقعیت نیز انکار نخواهند کرد که لفظ افغانستان هم بر کشوری اطلاق می گردد که

۱- کلمه نامأنوس، نازیبا و خائنانه (افغانستانی) را هیأت تحریر پورتال افغان جرمن آنلاين به احترام نام تاریخی و افتخار آمیز افغانستان حذف نمود.

۲- کار برد اصطلاح "فارسی افغانی" بجای لفظ "دری" عمدی می باشد.

۳- پاناسیا در زبان یونانی به معنی "دوای همه دردها" میباشد.

خانه مشترک قوم پشتون و غیر پشتون می باشد. پس به این حساب لفظ افغانستانی نیز باید یکسان بر قوم پشتون و غیر پشتون اطلاق گردد. درین جاست که این نویسنده بین منطق الفاظ افغانستانی و گدایی گری احساس یک نوع همطرازی می نماید.

در نام گذاری کشورها و مناطق همجوار - مخصوصاً کمربند اسلامی در آسیای جنوبی و مرکزی، ما به چهار کتگوری از نام ها بر می خوریم. در کتگوری اول پساوند "ستان" بعد از یک صفت آمده است. مثل پاکستان. در یک عده دیگری ازین ها پساوند "ستان" بعد از نام یک محل جغرافی آمده است. مثل داغستان، کوهستان، ریگستان و غیره. در کتگوری سوم هم همین پساوند بعد از نام یک قوم یا ملت آمده که به معنی کشور همان ملت می باشد. مثلاً ازبکستان، تاجکستان، قزاقستان و غیره. نام کتگوری چهارم نیز بر مبنای نام اکثریت سرنشینان یک کشور ساخته شده. یک نام دیگر کشور هند عبارت از هندوستان (یعنی کشور هندوان) است. در حالی که سر نشینان دیگر این کشور را مسلمان، عیسوی، سکھ، جین، بودایی و غیره تشکیل می دهد. وظیفه ماست تا من حیث یک همسایه خیر خواه دولت هندوستان را مجبور بسازیم تا اقلیت های غیر هندوی خود را بنام "هندوستانی غیر هندو" بنامد.

در کتگوری های اول، دوم و چهارم بالایی ما می توانیم با اضافه (ی) نسبتی در اخیر نام یک کشور یا محل، نام ملت یا باشندگان آن را بدست بیاوریم - مثل لفظ پاکستانی از کلمه پاکستان، داغستانی از داغستان و هندوستانی از هندوستان. ولی اگر به همین منوال خواسته باشیم از لفظ ازبکستان، ترکمنستان و بلوچستان بالترتیب کلمات ازبکستانی، ترکمنستانی و بلوچستانی را بسازیم، یک سعی بی مورد و زائد خواهد بود. زیرا لفظ ازبکستانی، ترکمنستانی و بلوچستانی بالترتیب به جز از ازبک، ترکمن و بلوچ کدام معنی دیگری را ارائه نمی نماید. به همین منوالست لفظ افغانستان و افغانستانی. اما باید متوجه باشیم که قاعده فوق تنها در مورد مردم صدق نموده و در مورد محصولات و آنچه که منسوب به یک منطقه دارای پساوند "ستان" باشد، اضافه (ی) نسبتی جواز دارد. مثل آرد قزاقستانی، اقلیم بلوچستانی، گلیم تاجکستانی و غیره.

پس به گفته اقبال که "چه باید کرد ای اقوام شرق؟"

نظر من اینست که اگر برآستی یک ضرورت بسیار شدید و مبرمی برای بدر آوردن اقوام غیر پشتون ما از زیر چتر "نام تحمیلی افغان" وجود داشته باشد، باید این اقوام را "افغانستانی غیر پشتون" بنامیم. و چون به منطق خود شان لفظ پشتون معادل کلمه افغانست، پس برای اینها نام بهتر از "افغانستانی غیر افغان" سراغ شده نمی تواند. به این صورت ابهام مضمّر در لفظ افغانستانی از بین رفته و اگر خدا خواسته بود، با چنین تسمیه ای از یک سو "افغانستانی نوازان" به کام دل می رسند، و از جانب دیگر، اگر خدای نا خواسته پای کدام بحران شخصیتی در میان باشد، آن هم رفع گردیده، مشکل وحدت ملی ما به یک باره از بین رفته و همگی ما به حیث خواهر و برادر در چهار چوب خاک این وطن، حیاتی (عاری از فساد اداری و بی امنیتی) را بسر می بریم. انشاء الله.

حال برگردیم به این که اگر لفظ افغان را معادل و مترادف کلمه پشتون قبول کنیم، آیا پشتون های آن سوی خط دیورند (قبایلی) نام افغان را بر خود قبول می کنند؟ به عقیده من هرگز نه.

پس یک بار دیگر مجبور می شویم یک اصطلاح دیگری برای تفریق پشتون های قبایلی از پشتون های "افغانستانی" مثل "افغان به غیر از پشتون های قبایلی" را بکار ببندیم. یک کمی سخن و نوشته را به درازا می کشاند، اما کاربرد آن برای افاده مطلب و رفع "تعقید" تک و پتره است. مثلاً در سرود ملی ما مصراع:

"دا عزت د ټول افغان دی" به "دا عزت د ټول افغان په غیر د قبایلی پشتون او افغانستانی های غیر افغان دی" مبدل می شود.

وظیفه ملی هر "افغانستانی غیر افغان" و هر "افغان به غیر از پشتون های قبایلی" است که وقتی پای وحدت ملی در میان می آید، وزن و قافیه را طلاق ثلاثه داده و به طاق نسیان بسپارد.

افسوس که این "نهضت" در کشور ما یک کمی نا وقت بوغمه زد. هم اکنون در ولایت لوگر یک قومی بسر می برد که بنام "غیر و ذالک" یاد میشوند. اگر یکی دو قرن زود تر جنبیده و این نام را برای خود "جر" می کردیم، اکنون برای این همه روده درازی های من ضرورتی نمی افتاد.

در قبایل منطق فوق^۴ (۴)، عده دیگری (به شمول خودم) به این عقیده استند که لفظ افغان تنها بر قوم پشتون نی، بلکه بر همه اقوامی که در داخل چهار چوب سرحدات افغانستان بسر می برند، یا دران چهار چوب تولد شده اند، و یا هم والدین شان دارای صفات مذکور می باشند، قابل اطلاقست. اما نا گفته نماند که در زبان عوام ما بین کلمه "افغان" و "اوغان" یک فرقی وجود دارد. بزعم عوام فارسی زبان ما مراد از کلمه "اوغان" قوم پشتونست. وقتی تیمور شاه سدوزی پایتخت کشور ما را از کندهار به کابل انتقال داد، یک عده از باشندگان آن ولایت را نیز با خود آورده و آنها را در سمت شمال غربی دریای کابل متوطن ساخت. این منطقه تا امروز هم به نزد ما بنام "ده اوغانان" و یا "ده اوغانا" یاد میشود. منطقه "ده اوغانان" تا حصه چهار راهی ملک اصغر وسعت داشته و تا پادشاهی نادر خان نیز منطقه وزارت خارجه و صدارت بنام "پایان ده، ده افغانان" یاد می شد. در عهد امان الله خان در تشکیل دولت ما یک شخصی داشتیم با رتبه "افغانی نویس" که وظیفه اش نوشتن مکاتیب دولتی بزبان پشتو بود. ما میگوییم فلانی همراهِ "اوغانا" خویشی کرده است. مثل است که "اوغانه که سلام دادی، سه تنگه تاوان دادی" و "مرچ اوغان". باز میگوییم "اوغانه گفتم راشه. چپلی ده پایت باشه". "اوغان. تبرغان. چمچه .. روغن دان" نیز یک مثال وقیحی از همین مدعا می باشد. بالآخره میرسیم به کلمه "اوغو". که یقین دارم مراد هموطنان هزاره ما ازین تسمیه، اقوام تاجک، ازبک و ترکمن و غیره نی بلکه، از پشتون میباشد. "اوغو سنگه ده دبه پورته موکونه موگه گره به ... گره به ... گره به". پس به گفته همین برادران و خواهران ما برای کاربرد لفظ افغانستانی به منظور شناسایی هموطنان غیر پشتون ما "پک ره نیه"^۵.

در پایان سخن هم اگر قبول کنیم که لفظ افغان معادل و مترادف لفظ پشتونست، افغانستان ما پشتونستان می شود و آقای افغانستانی می شود آقای پشتونستانی. یعنی از زیر باران خبستیم و زیر ناوه شیشتیم. الله یاور

۵- مراد از کلمه "منطق"، منطق آنها می باشد. زیرا پیشنهاد من کدام صبغة جدیدت ندارد.

۶- یعنی پاک (به کلی) راهی وجود ندارد.